



پیش می‌آید؟

کنم؟ این هرچاکه نویسنده وارد می‌شود، کار را مختل می‌کند. این منم که صحبت می‌کنم، نویسنده نیست و این اتفاق می‌افتد. در کتاب‌هایی که چاپ می‌کنیم، ما هم این اشتباه را داریم. ناشران دیگر هم درباره کتاب‌های جنگ این اشتباه را دارند. نویسنده در کار پررنگ است؛ یعنی نویسنده است که کتاب را نوشته. آبی نیست که راوی گفته، این هم یکی از مشکلات کار ما در پیاده سازی هاست. در خاطره آقای رزاقی و در بازار قزوین، این موقعیت‌ها به مصاحبه‌گر اجازه می‌دهد نویسنده با صبر و حوصله به نوشتن جزئیات بپردازد. من هم احتمال می‌دهم آقای شریفی آدم با حوصله‌ای است و با صبر توانسته آن جزئیات

دیگر، مگر چند خاطره درجه یک و عالی وجود دارد؟ بنابراین نویسنده تلاش می‌کند این موقعیت‌های عالی را بیشتر و با جزئیات نشان دهد. در بازی فوتبال مگر چند موقعیت گل پیش می‌آید؟ باید آن موقعیت‌های ایجاد شده گل شود و اگر گل نشوند، هرچه زمان بازی بیشتر هم باشد فایده ندارد و نمی‌تواند تماشاچی را به هیجان وادارد.

من فکر می‌کنم این هوش آقای شریفی است که این پدر را توصیف می‌کند.



صحنه‌های پدر در میوه‌فروشی با نوحه‌هایش و صحبتی که میان‌شان ردوبدل شده‌اند، بسیار خواندنی است. اینها همه داستان کوتاه هستند، هر داستان یک مهندسی دارد که در یاد می‌ماند، وقتی در یاد ماند، قابل انتقال می‌شود. وقتی قابل انتقال شد، وقتی شما آن را شنیدید، ترویج می‌کنید. آقای شریفی درک موقعیت را داشت که این کارها را در آورد. ما هم قرار است کاری کنیم. انتخاب‌مان باید درست باشد که بتوانیم از خاطراتی استفاده کنیم که حرف‌های تازه‌ای داشته باشد.

وقتی کتابی منتشر می‌شود باید دنبالش بدوی. هیچ فیلمسازی کار را برای صندلی خالی نمی‌سازد. هیچ ناشری هم کتاب را برای قفسه کتاب چاپ نمی‌کند. ما باید تبلیغ انجام دهیم. حتما باید در این کتاب طنز باشد، اگر نباشد به عنوان خواننده آن را کنار می‌گذاریم، چون تلخ است. برخی کتاب‌ها همین‌گونه است. نه عشقی دارد نه طنزی، همه فکر می‌کنند ادبیات جنگ، ادبیات عبوسی است در صورتی که این‌گونه نیست. بچه‌های ما همه جوان بودند و جبهه بانشاطی بود. بچه‌هایی هم که اسیر شدند، همه این نشاط روحی را از جبهه به اسارت و اردوگاه‌ها

می‌شناسیمش، بیرون می‌زند. غلامحسین حدادزادگان در کتاب نه آن قدر کنج‌کاو تصویر می‌شود که سرک بکشد و جزئیات در بیاورد و نه اساسا در صحنه می‌ماند و نه بعدها خبر می‌گیرد. بنابراین شاید بتوان حضور نویسنده در متن به خصوص از نیمه دوم کتاب را جدی‌ترین مسأله پرداخت در روزهای پیام‌بری دانست. ادبیات پایداری در ایران دسته‌ای پرتولید محسوب می‌شود که آن چنان که باید قدر ندیده. این قدر ندیدن پیش و بیش از آن که از طرف مخاطب ادبیات باشد از سمت نویسنده است. ناپختگی، بی‌توجهی و از همه مهم‌تر اهمیت ندادن به دورنی کردن/ شدن سوژه، بسیاری از این تولیدات را از ساحت ادبیات خارج و مخاطب حرفه‌ای را دل‌زده کرده است. با این همه «روزهای پیام‌بری» در طیف گسترده این ژانر در انتخاب سوژه در پرداخت، تبدیل شدن به ادبیات و ساختار روایی و در عبور از ورطه خام‌فروشی حتما از نمونه‌های روشن دسته ادبیات پایداری است و قدر دانسته از سمت نویسنده. امید که خوانده شود و قدر ببیند.

البته فقط معطوف به کلام نیست. درک و ساختن منظر شخصی راوی است با همه ویژگی‌هایش، دیدن جهان است از چشم آن که روایت می‌کند. همین موضوع هم به پاشنه آشیل متن تبدیل می‌شود.

کتاب در نیمه دوم در ساختن زاویه دید مخاطب افت می‌کند. زاویه دید اول شخص در کنار همه امتیازاتی که برای نزدیک شدن به راوی در اختیار نویسنده و مخاطب می‌گذارد، انتخاب سختی برای پرداخت است. نویسنده باید بتواند در هر لحظه خودش، نگاه، اطلاعات و هر آنچه اضافه بر راوی با همه دانایی و ویژگی‌های شخصیتی و زیستی است را حذف کند. در واقع در زاویه دید اول شخص نویسنده باید حد نگه دارد و بر راوی، هر آن‌طور که هست، سایه نیندازد. این موضوع هرچند در نیمه اول کتاب اتفاق می‌افتد اما از نیمه دوم و کم‌رنگ‌تر شدن جذابیت سوژه‌ها، نویسنده بیشتر در متن نمایان می‌شود. بخش بیست و هشتم کتاب و ماجرای شهادت محمدحسن پریپنچی اساسا از زاویه دید نویسنده روایت می‌شود. حجم اطلاعات و آنچه‌ما از سوژه، نحوه شهادتش و سال‌های آینده می‌دانیم از قد و قواره راوی، آن‌طور که ما



نگاه منتقد

روند انتشار آثار استانی اصلاح شود

من از آغاز سال‌هایی که در حوزه هنری نبودم ولی به جریان پایداری و مقاومت پیوسته بودم، از آقای سرهنگی روحیه گرفته و تشویق شده‌ام.

موانعی نداشتیم اما انگیزه‌ای که می‌دادند و نظر لطیفی که داشتند،



محمد قاسمی‌پور

منتقد

طرح‌های ساده و معمولی ما را می‌گفتند اگر خودم جوان بودم، خودم انجام می‌دادم، خوب ما با این صحبت‌شان در فضا سیر می‌کردیم. در جای‌جای میهن اسلامی، تأثیرات شگرف ایشان را حتی در خارج از کشور و در ترجمه کتب پایداری که با نظارت و همت و درایت ایشان صورت گرفته است، می‌شود دید.

رویکرد و توجه به حوزه ادبیات پایداری، جنبه ملی دارد. در همه جای کشور این علاقه‌مندی هست. فکر می‌کنم مخاطبان دو دسته باشند؛ یک دسته از جنگ‌برگشتگان، پیشکسوتان، رزمندگان و اهالی سابق دفاع مقدس هستند که در کمرکش زندگی، حوزه فرهنگ را مورد توجه قرار دادند و برایشان مهم است. می‌خواهند روایت کنند، بنویسند، تلاش کنند و کار کنند.

بخش دیگری از مخاطبان، نسل‌های جدید و لایه‌های جوان اجتماع است که کنج‌کاو هستند و علاقه‌مندند. یا نسبت مستقیم یا غیرمستقیم به لحاظ خانوادگی دارند. (چه رزمندگان دفاع مقدس، چه مدافعان حرم و چه مدافعان امنیت و مرزی) من دورنما را در صورت ملاحظاتی که قبلا عرض کردم، حفظ روحیه شاگردی، حفظ مداومت و پشتکاری می‌دانم؛ مداومت خیلی مهم است، مثلاً برای استاد، از زمانی که ابوریحان بودند تا امروز، از دهه ۶۰ تا امروز یک عمر است. ۴۰ و چند سال ایستادگی است! اما بعضی دوستان بعد از شش ماه یا یک سال، منصرف می‌شوند!

ما عارضه‌ای در راه‌مان وجود دارد که معضل نشر است. تولیدات استانی در دو حالت عرضه می‌شود. گاه در استان‌ها با ناشران محلی که بعضاً گمنام هستند و خیلی شبکه تولید و پخش ندارند و بعضاً دیده نمی‌شوند چون ناشر حرفه‌ای نیست. فی‌یابا نمی‌گیرند و عملاً در جست‌وجوهای اینترنتی و شبکه کتابخانه‌ای کشور نمی‌آید. دسته دیگر توسط انتشارات سوره مهر منتشر می‌شود که به دلایل متعدد در صفوف طولانی نشر قرار می‌گیرند.

بعضی وقت‌ها نویسنده خسته می‌شود. اگر تعجیل و یک سازماندهی خوبی اتفاق می‌افتد که زمان توقف در مرحله نشر طولانی نشود، خیلی خوب بود. ما افرادی داریم که کتاب اول‌شان هنوز در صف نشر است اما کتاب‌های دوم و سوم‌شان توسط سایر نشرها و ناشران خصوصی چاپ و منتشر شده است.

قطعاً کارگزار نشر حوزه هنری برای خود ضوابطی دارد، منتها در انتشار کتب استانی باید پذیرفت که کار هر نویسنده‌ای، با کار عالی و فاخر شروع نخواهد شد. باید مرحله آغازین نشر بهتر و در مسیر آسان‌تری پیش گرفته شود.

آنچه می‌تواند امید و انگیزه به نویسنده بدهد و به‌طور تعیین‌کننده‌ای به سرنوشت نشر ما نیز مربوط است، باید بتواند برندی برای مولف ایجاد کند تا کار بعدی را با همین ناشر کار کند.